

پیشینه نام و حدود جغرافیایی سرزمین ایران و سیر تاریخی بازیابی مفهوم سیاسی آن پس از حمله اعراب
بخش سوم: نام و حدود ایران در شاهنامه و آثار ادبی
گردآوری و تنظیم: پوریا خلیلی

این بخش از مقاله در ابتدا با راهنمایی و توضیحات زنده یاد استاد ابوالفضل خطیبی به صورت مقاله ای کوتاه نوشته و بایگانی شد، اما پس از در گذشت این مرد بزرگوار مقاله به حضور استاد ارجمند دکتر جلال الدین کزازی تقدیم شد تا از خطا و خلل پیراسته گردد.
یادداشت دکتر جلال الدین کزازی استاد زبان و ادب پارسی و شاهنامه پژوه در مورد بخش شاهنامه ای این مقاله:

مردان خلیلی، پژوهشی است سنجیده و پایه ورو شایسته ستایش که هر ایرانی راستین را پسند می تواند افتاد. برای شما پژوهنده گرامی، کامگاری همواره، در اندیشیدن و پژوهیدن به ایران و برای ایران آرزومندم.

همانگونه که در بخش ابتدایی مقاله ذکر شد یکی دیگر از شبهاتی که در ارتباط با نام ایران مطرح شده است تخصیص نام ایران به چند شهر از کشورهای افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان کنونی بر اساس نامه پیران به گودرز در شاهنامه است. این افراد به استناد روایت های گزینش شده ای از داستان دوازده رخ و یا با شمردن تعداد تکرار نام برخی از شهرهای افغانستان کنونی در شاهنامه و همچنین با اشاره به قسمتی از جغرافیای استرابن ادعا می کنند که نام ایران شامل شهرها و یا مناطقی همچون بلخ، بامیان، سمنگان، بادغیس، پنجشیر و ... و به طور کلی شهرهای مرکزی و شمالی کشور افغانستان کنونی و برخی شهرهای کشورهای تاجیکستان و ازبکستان کنونی می شده است. افسوس از آن که پای چنین ادعای بی هوده ای به بخش فارسی زبان رسانه BBC نیز باز شده است. (سایت بی بی سی فارسی، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۰، رضا محمدی)

در مورد روایت تاریخ استرابن پیش از این در همین مقاله توضیح داده شد. اما از آنجایی که شاهنامه مهمترین سند هویتی فرهنگ و سرزمین ایران می باشد می بایست توجه و دقت بیشتری در مورد آن صورت گیرد. متأسفانه ابهام در توصیف حدود غربی جغرافیای مرزهای ایران اساطیری در شاهنامه فرصت را برای عده ای از خرده گیران فراهم ساخته تا اطلاق نام ایران به مرزهای کنونی کشور ایران را جعلی تصور کنند. اما نباید فراموش کنیم که شاهنامه در یک تقسیم بندی کلی به دو بخش اسطوره ای و تاریخی تقسیم شده است و توصیف حدود و ثغور مرزهای ایران در شاهنامه همواره بر یک نهج باقی نمی ماند.

شاهنامه پژوهان به نامی چون جلال خالقی مطلق، فریدون جنیدی، جلال الدین کزازی، حسن انوری، زنده یاد ابوالفضل خطیبی و سجاد آیدنلو و همچنین پیروز مجتهد زاده پژوهشگر علوم سیاسی و جغرافیای سیاسی در مورد مفهوم ایران و محدوده جغرافیای اش در شاهنامه تفاسیری مفصل و نزدیک به هم ارائه داده اند که تلخیص آن تفاسیر از عهده این مقاله بر نمی آید. با این حال نگارنده به قدر بضاعت به چند

نکته در مورد حدود جغرافیایی ایران در شاهنامه اشاره میکند.

۱ - ابیات مذکور به روایت نامه پیران از سرداران تورانی به گودرز سردار ایرانی اختصاص دارد. در این قسمت پیران از سر مکر یا عجز به گودرز پیشنهاد صلح و آشتی می دهد و به نام برخی از شهرهای ایران که به تصرف ترکان در آمده بود اشاره می کند و می گوید:

هران شهر کز مرز ایران نهی

بگو تا کنیم آن ز ترکان تهی (سایت گنجور، داستان دوازدهرخ ، بخش ۱۴)

از این بیت چنین بر می آید که پیران فقط نام شهرهایی که توسط تورانیان تصرف شده را ذکر می کند، نه همه شهرهای ایران.

۲ - در ادامه همین بخش از شاهنامه پیران به مناطق و نواحی دورتری همچون کشمیر، کابل، قندهار، آلانان، غر و کوه قاف (کوه های قفقاز) نیز اشاره می کند و تعهد میکند که در هیچ منطقه ای با ایرانیان به جنگ نپردازد. جای تاسف است که خرده گیران در نوشته ها و تحلیل های خود به این بخش از نامه پیران به گودرز اشاره نمی کنند.

ز کشمیر و ز کابل و قندهار

شما را بود آن همه زین شمار

وز آن سو که لهراسب شد جنگجوی

آلانان و غر در سپاریم بدوی

آلان ها مردمی ایرانی تبار هستند که در بخش های میانی دامنه شمالی و جنوبی رشته کوه قفقاز زندگی می کنند و امروزه کشوری به نام اوستیا در آنجا وجود دارد و مردم آن کشور خود را "آسی" می نامند و زبانشان "ایرونی" است.

از این مرز (جیحون) پیوسته تا کوه قاف (کوه های قفقاز)

به خسرو (کیخسرو) سپاریم بی جنگ و لاف (سایت گنجور، داستان دوازدهرخ ، بخش ۱۴)

این ابیات به خوبی توضیح میدهند که از رود جیحون (در شرق دریای خزر) تا کوه های قفقاز (در غرب دریای خزر) به کیخسرو شاه ایران تعلق دارد. این محدوده جغرافیایی در شاهنامه تا پایان دوره ساسانیان همواره به ایرانیان تعلق دارد.

۳ - در تقسیم بندی زمین در شاهنامه آن چه در شاهنامه تصریح شده است این است که فریدون زمین را میان سه پسر خود ایرج و تورج و سلم تقسیم میکند و ایران و دشت نیزه آوران را به کهنترین فرزند خود می سپارد. بسیاری از پژوهشگران شاهنامه بر این عقیده هستند که منظور از دشت نیزه آوران همان کشور عراق امروزی یا میانرودان است. یعنی سرزمینی که مسعودی و ابن حوقل آن را "قلب ایران شهر" نامیده اند. پر واضح است سرزمینی به وسعت ایران امروزی که میان ایران اساطیری آن روزگار (یعنی همان بخش هایی از افغانستان و ماورالنهر امروزی که اسامی شهرهایش در داستان پیران و گودرز آمده) تا

عراق نمی توانسته بلاتکلیف و بدون حکمران باقی بماند. بنابر این شهرهای مرکزی زابل، ری، شیراز و اهواز نیز در قلمرو حکومت ایران قرار میگیرند. هر چند که در شاهنامه بدان تصریح نشده است اما منطقاً نمی توانیم بپذیریم که فریدون زمین را بین سه پسر خود تقسیم کرده باشد اما ناگهان ببینیم که شاهان دیگری نیز در سرزمین های دیگر حکومت میکنند.

۴ - برخلاف آن چه تحریف گران بدان تاکید می ورزند نام بسیاری از شهرهای امروزی ایران در جای جای شاهنامه به دفعات تکرار شده است. به عنوان مثال نام آذرآبادگان ۲۶ بار، ری ۲۷ بار، دامغان ۲۸ بار، پارس ۷ بار، اصفهان ۴۹ بار، نیشابور ۵۵ بار، جهرم ۵۷ بار، گیلان ۶۰ بار، گندی شاپور ۶۲، ساری ۳۹ بار، دهستان ۳۸ بار و ... تکرار شده اند و شاهان ایران از آغاز سلسله کیانیان تا پایان ساسانیان بی دفع و مانع در آن شهرها رفت و آمد کرده و با مهتران و کهتران انجمن می کنند و به رتق و فتق امور می پردازند. به عنوان مثال بهرام گور پس از شکست دادن خاقان چین در مرو به مناطقی همچون آذرآبادگان و اصطخر می رود و به امور مردم عادی و افراد نیازمند می پردازد:

خرامان بیامد به شهر صطخر
که شاهنشهان را بدان بود فخر

...

به ره بر هران پل که ویران بدید
رباطی که از کاروانان شنید

ز گیتی دگر هرکه درویش بود
وگر نانش از کوشش خویش بود

سدیگر به کپان بسختید سیم
زن بیوه و کودکان یتیم

چهارم هران پیر کز کارکرد
فروماند وز روز ننگ و نبرد

به پنجم هرانکس که بد با نژاد
توانگر نکردی ازو هیچ یاد

ششم هرکه آمد ز راه دراز
همی داشت درویشی خویش راز

بدیشان ببخشید چندین درم
نبد شاه روزی ز بخشش دژم

۵ - قهرمانانی همچون سام نریمان، زال و رستم و یا قارن پسر کاوه آهنگر که بر بخش هایی از این گستره جغرافیایی حکومت می کنند در واقع منصوب حکومت ایران بوده و مشروعیت خود را از شاهان ایران اخذ می کنند. به عنوان مثال کاووس بعد از جنگ مازندان رستم را به حکومت نیمروز منصوب میکند:

نوشته یکی نامه‌ای بر حریر
ز مشک و ز عنبر ز عود و عبیر

سپرد این به سالار گیتی فروز
به نوی همه کشور نیمروز

چنان کز پس عهد کاووس شاه
نباشد بران تخت کس را کلاه

مگر نامور رستم زال را
خداوند شمشیر و گویال را (پادشاهی کی کاووس بخش ۱۷)

قهرمانان نامبرده همواره بازوی آهنین سپاه ایران برای پادشاهان ایران بوده اند. در این میان اهمیت و شأن ویژه رستم، یل نامدار سیستان، که چهره تابناک و شاخص ترین پاسدار ایران زمین در منظومه فردوسی حکیم است بیش از دیگران در خور تامل است.

چون رستم، رخس، اسب مناسب خود را می‌یابد، از چوپان بهای آن را می‌پرسد، پاسخ چوپان بسیار معنی‌دار است. ببینید که فردوسی بر زبان چوپان، چه گذاشته است:

چنین داد پاسخ که گر رستمی
برو راست کن روی ایران زمی

مر این را بر و بوم ایران بهاست
بدین بر تو خواهی جهان کرد راست

کیخسرو خطاب به رستم می‌گوید:

ز هر بد تویی پیش ایران سپر
همیشه چو سیمرغ گسترده پر

کتایون درباره رستم و اسفندیار می‌گوید:

نکو کارتر زو به ایران کسی
نبوده‌ست کاورد نیکی بسی

اسفندیار درباره او می‌گوید:

همه شهر ایران بدو زنده‌اند
اگر شهریارند، و گر بنده‌اند

نیز در جای دیگر:

نکو کارتر زو به ایران کسی
نبوده‌ست کاورد نیکی بسی

و خود رستم می‌گوید:

نگهدار ایران و شیران منم
به هر جای پشت دلیران منم (بر گرفته از مقاله ایران در شاهنامه نوشته حسن انوری)

از دیگر قهرمانان شاهنامه می‌توان به قارن پسر کاوه آهنگر که خود شاه کشور ری است و سام پدر
بزرگ رستم که شاه زابل است و مشروعیت حکومت خود را از فریدون اخذ کرده اند دو بازوی آهنین در
کنار شاهان ایرانند.

منوچهر بشنید و بگشاد گوش
سوی چاره شد مرد بسیار هوش

سپه را سراسر به قارن سپرد
کمین‌گاه بگزید سالار گرد (سایت گنجور، فریدون، بخش ۱۷)

۶ - نامه پیران به گودرز در زمان پادشاهی کیخسرو نوشته شده است.

هران شهر کز مرز ایران نهی
بگو تا کنیم آن ز ترکان تهی

وز آباد و ویران و هر بوم و بر
که فرمود کیخسرو دادگر (سایت گنجور، داستان دوازدهرخ، بخش ۱۴)

در این بخش از تاریخ اساطیری شاهنامه پایتخت و مقر حکومت سلسله کیانیان شهر اصطخر واقع در سرزمین پارس بوده است. اصطخر شهری است که امروزه به نام مرو دشت شناخته می شود. جایی است که سازه باستانی و پر آوازه و باشکوه تخت جمشید در آن جا واقع است. این شهر بعد از پایان سلسله پیشدادیان توسط کیقباد اولین پادشاه سلسله کیانی به عنوان پایتخت انتخاب می شود.

وزانجا سوی پارس اندر کشید
که در پارس بد گنجها را کلید

نشستنگه (پایتخت و مقر حکومت کیانیان) آن گه به اصطخر بود
کیان (سلسله کیانیان) را بدان جایگه فخر بود (سایت گنجور آمدن کی قباد به اصطخر بخش ۵)

چگونه ممکن است خود ایران در نیمه شمالی افغانستان و بخش زیرین تاجیکستان و ازبکستان کنونی باشد و پایتختش در شهر اصطخر و در سرزمین پارس؟
نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که در شاهنامه نام "ایران" معمولاً به عنوان مرکز پایتخت به کار برده می شود. به عنوان مثال زمانی که کی کاووس (دومین پادشاه کیانی پس از کیقباد) از مازندران به سمت پارس حرکت می کند حکیم طوس می سراید:

...

وزانجا سوی پارس بنهاد روی (سایت گنجور، پادشاهی کی کاووس و رفتن او به مازندران، بخش ۱۶)

اما فردوسی بلافاصله در بیت بعدی به جای نام بردن از پارس یا اصطخر می گوید:

چو کاووس در شهر ایران رسید
ز گرد سپه شد هوا ناپدید

همه شهر ایران بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند (پادشاهی کی کاووس بخش ۱۷)

پر واضح است که در اینجا منظور از شهر ایران همان پارس یا اصطخر، پایتخت ایرانیان است. هر چند واژه "نشستنگه" در شاهنامه عموماً برای مناسباتی مثل رزم و بزم و شکار و یا گردهمایی هایی که شاهان به سخن مهتران و کهتران گوش می سپردند و در امور کشورداری شور و مشورت می کردند به کار رفته است، اما تنها شهری که در شاهنامه به صفت "نشستنگه" موصوف شده اصطخر می باشد.

در شاهنامه از زمان کی قباد تا میانه های سلسله ساسانی از اصطخر بارها به عنوان مرکز و مقر حکومت پادشاهان نام برده شده است.

چو بشنید دارا که لشکر ز روم
بجنبید و آمد برین مرز و بوم

برفتند ز اصطخر چندان سپاه
که از نیزه بر باد بستند راه

همی داشت از پارس آهنگ روم
کز ایران گذارد به آباد بوم (سایت گنجور، پادشاهی دارای داراب بخش ۲، حمله اسکندر به ایران)

یا

پذیره شدن را بیاراست شاه
بیاورد ز اصطخر چندان سپاه

...

سکندر بیامد زی اصطخر پارس
که دیهیم شاهان بد و فخر پارس (پادشاهی دارای داراب، بخش ۶، حمله اسکندر به ایران)

تعبیر دیهیم نیز که در لغت به معنای تاج است اما در ابیات فوق نشانه اهمیت و مرکزیت اصطخر می باشد
و درباره هیچ شهر دیگری این تعبیر به کار برده نشده است.

دارا از اسکندر شکست می خورد و لشکر خود را به سوی کرمان می برد:

سیم ره به دارا درآمد شکست
سکندر میان تاختن را ببست

جهاندار لشکر به کرمان کشید
همی از بد دشمنان جان کشید (سایت گنجور، پادشاهی دارای داراب، بخش ۱۰)

ده بیت بعد شاعر رسیدن دارا به کرمان را این گونه توصیف میکند:

چو دارا ز ایران به کرمان رسید
دو بهر از بزرگان لشکر ندید

همانطور که پیش از این توضیح داده شد نام ایران در شاهنامه عموماً به معنای پایتخت یا مرکز و مقر حکومت شاهان کیانی و ساسانی استفاده شده است. اهمیت و مرکزیت اصطخر در زمان اسکندر رومی نیز دوام می یابد. بعد از مرگ دارا در کرمان اسکندر نماینده ای به سوی اصفهان می فرستد:

ز کرمان کس آمد سوی اصفهان
به جایی که بودند ز ایران مهان

به نزدیک پوشیده رویان شاه
بیامد یکی مرد با دستگاه

بدیشان درود سکندر ببرد
همه کار دارا بر ایشان شمرد

و بعد اضافه میکند که:

بنه سوی شهر صطخر آورید
بپیوند ما نیز فخر آورید

همانست ایران که بود از نخست
بباشید شادان دل و تن درست (سایت گنجور، پادشاهی دارای داراب، بخش ۱۰)

اسکندر مهتران و پوشیده رویان (اعضا خانواده) دارا را که در شهر اصفهان زندگی میکردند به اصطخر فرا می خواند و به آنها می گوید ایران همان گونه که تا به حال بوده اداره خواهد شد. اهمیت و مرکزیت شهر اصطخر بعد از اسکندر نیز دوام می یابد:

پس از روزگار سکندر جهان
چه گوید کرا بود تخت مهان

...

چو بنشست بهرام ز اشکانیان
ببخشید گنجی بارزانیان

...

ورا (اردوان) بود شیراز تا اصفهان
که داننده خواندش مرز مهان

حکیم طوس بلافاصله در بیت بعدی چنین می سراید:

به اصطخر بد بابک از دست اوی
که تنین خروشان بد از شست اوی (سایت گنجور، پادشاهی اشکانیان، بخش ۲)

بابک در شهر اصطخر از جانب بهرام اشکانی موسوم به اردوان بزرگ به حکومت منصوب شد. یعنی همانجایی که پیش از او "نشستنگه" کیقباد و دیگر شاهان کیانی و "فخر" پارس بود.

بعد از این یک بار دیگر در زمان پادشاهی شاپور ذوالاکتاف به نام اصطخر به عنوان "نشستنگه" شاهان بر می خوریم:

تن خویش را از در فخر کرد
نشستنگه خود به اصطخر کرد (سایت گنجور، پادشاهی شاپور ذوالاکتاف، بخش ۱)

در زمان شاپور ذوالاکتاف کم کم شهر طیسفون اهمیت و جایگاه ویژه ای پیدا می کند. به نحوی که در دوران پادشاهی او در شاهنامه ۹ بار از طیسفون یاد می شود. هر چند در این بخش در مورد مرکزیت و پایتختی آن شهر تصریح نمی شود اما حضور پیاپی شاپور در طیسفون بیانگر اهمیت سیاسی آن شهر است. در پادشاهی بهرام گور نیز یک بار به همین سیاق نام طیسفون ذکر می شود. بهرام پس از گرفتار کردن خاقان چین در شهر مرو و سرکوب ترکان در بخارا که در تعدی چینیان به خاک ایران خاقان را یاری کرده بودند، یک بار دیگر به آنان تذکر میدهد که جیحون مرز میان توران و ایران است:

برآورد میلی ز سنگ و ز گج
که کس را به ایران ز ترک و خلج

نباشد گزر جز به فرمان شاه
همان نیز جیحون میانجی به راه (سایت گنجور، پادشاهی بهرام گور، بخش ۲۱ و ۲۲)

وزآن پس نامه ای به نرسی برادر خود و سایر بزرگان و موبدان درطیسفون ارسال میکند بدین مضمون:

نوشتم یکی نامه از مرز چین
به نزد برادر به ایران زمین

به نزد بزرگان ایرانیان
نوشتن همین نامه بر پرنیان

هر آن کس که او رزم خاقان ندید
از این جنگجویان ببايد شنید (سایت گنجور، پادشاهی بهرام گور، بخش ۲۳)

بعد از آن بهرام گور از مرز چین به آذرآبادگان و اصطخر می رود و سپس:

وزان جایگه (از اصطخر) شد سوی طیسفون
که نرسی بد و موبد رهنمون

پذیره شدندش همه مهتران
بزرگان ایران و گنداوران

چو نرسی بدید آن سر و تاج شاه
درفش دلفروز و چندان سپاه

پیاده شد و برد پیشش نماز
بزرگان و هم موبد سرفراز (سایت گنجور، پادشاهی بهرام گور، بخش ۲۴)

در این روایت علاوه بر آن که به واسطه حضور برادر شاه و موبد موبدان (موبد رهنمون) بر اهمیت بسیار بالا و مرکزیت طیسفون تاکید شده حدود جغرافیای سیاسی ایران زمین نیز از مرز چین و رود جیحون تا شهر طیسفون به خوبی توصیف می شود.

همانگونه که کی قباد کیانی نشستنگه خود را در شهر اصطخر اختیار کرده بود با شروع پادشاهی قباد ساسانی مرکز حکومت ساسانیان کلا از پارس و اصطخر به طیسفون منتقل می شود. اما همانطور که توضیح داده خواهد شد اصطخر همچنان اهمیت سیاسی خود را حفظ میکند

چو بر تخت بنشست فرخ قباد
کلاه بزرگی بر سر نهاد

سوی طیسفون شد ز شهر صطخر
که آزادگان را بدو بود فخر

چو بر تخت پیروز بنشست گفت

که از من مدارید چیزی نهفت

...

ز هر جای فرمانبران را بخواند

سوی طیسفون تیز لشکر براند (سایت گنجور، پادشاهی قباد، بخش ۱)

زمانی که خسرو پرویز لشکر به سوی روم برده و از پایتخت دور شده است، عده ای از مهتران بهرام را وسوسه می کنند تا جای خسرو را گرفته و پادشاه ایران شود. یکی از بزرگان او را از این کار منع میکند و می گوید:

که تا زنده باشد جهاندار شاه

نباشد سپهد سزاوار گاه

وگر بیم داری ز خسرو به دل

پی از پارس و طیسفون برگسل

بشهر خراسان تن آسان بزی

که آسانی و مهتری را سزی (سایت گنجور، پادشاهی خسرو پرویز، بخش ۱۳)

از این ابیات به خوبی بر می آید که پارس (با مرکزیت شهر اصطخر) و طیسفون از اهمیت ویژه ای برخوردارند و اگر کسی سودای شاهنشاهی ایران را در سر داشته باشد باید بر این دو سرزمین تسلط یابد. نکته قابل توجه دیگر آن که در این بخش از شاهنامه نواحی شرقی که در عصر پیشدادیان و در نامه پیران به گودرز شهر های ایران نامیده شده است از این پس "خراسان" نامیده می شود.

به نرسی چنین گفت یک روز شاه (بهرام گور)

کز ایدر برو با نگین و کلاه

خراسان ترا دادم آباد کن

دل زیر دستان به ما شاد کن

...

به رفتن دو هفته درنگ آمدش

تن آسان خراسان به چنگ آمدش (سایت گنجور، پادشاهی بهرام گور، بخش ۲۶)

بنابر می بینیم علاوه بر آن که پادشاهان ساسانی نیز همچون شاهان کیانی افرادی را به حکومت سرزمین هایی منصوب میکنند، نام مناطق شرقی ایران از جمله شهرهای شمالی کشور افغانستان کنونی به "خراسان" تغییر نام داده است. از این دست روایاتی که نشان دهنده وسعت و حدود جغرافیایی ایران است در شاهنامه

فراوان دیده می شود.

شهنشاه دانندگان را بخواند
سخن های گیتی سراسر براند

جهان را ببخشید بر چهار بهر
وزو نامزد کرد آبادشهر

نخستین خراسان ازو یاد کرد
دل نامداران بدو شاد کرد

دگر بهره زان بد قم و اصفهان
نهاد بزرگان و جای مهان

وزین بهره بد آذرآبادگان
که بخشش نهادند آزادگان

وز ارمینیه تا در اردبیل
ببیمود بینا دل و بوم گیل

سیوم پارس و اهواز و مرز خزر
ز خاور ورا بود تا باختر

چهارم عراق آمد و بوم روم

چنین پادشاهی و آباد بوم (سایت گنجور، پادشاهی کسری نوشین روان، بخش ۱)

تا بدین جا به خوبی معلوم شد که تمامی سرزمین های نام برده تحت فرمان و سلطنت شاهان ساسانی بوده و کسری نوشین روان یک به یک از آن بخش ها و نواحی نام می برد و قلمرو خود را به چهار بخش تقسیم میکند. بخش هایی که در تنها رساله جغرافیایی بر جای مانده از ساسانیان به نام "شهرستان های ایرانشهر" از آن به ۱ - کوست خراسان ۲ - کوست خوربران ۳ - کوست نیمروز ۴ - کوست آذربایجان یاد شده است. (شهرستان های ایران شهر، تورج دریایی)

در واقع در شاهنامه از میانه های بخش اساطیری و سال های آغازین سلسله کیانیان کشورهای دوست و همسایه که در جنگ ها و جشن ها با یکدیگر هم پیمان بوده و مشروعیت خود را از فریدون، پدر ایرج (که در شاهنامه نام ایران بدو نسبت داده شده است) و سایر شاهان پیشدادی و کیانی اخذ می کرده اند طی یک چرخش تاریخ نگارانه به یکدیگر ملحق شده و به یک کشور واحد تبدیل می شوند. مرزهای این کشور

جدید با مرزهای ایران در زمان ساسانیان (چه در بخش تاریخی شاهنامه و چه در اسناد تاریخی که پیش از این در همین مقاله ذکر آن رفت) انطباق دارد.

در پایان این بخش لازم به ذکر است که پژوهشگرانی همچون فریدون جنیدی و صادق کیا از کوس، تمیشه و آمل نیز به عنوان اولین پایتخت شاهان پیشدادی همچون فریدون، ایرج، منوچهر و نوذر یاد کرده اند.

ز آمل گذرسوی تمیشه کرد

نشست اندر آن نامور بیشه کرد (سایت گنجور، فریدون، بخش ۱)

منوچهر چون یافت زو آگهی

بیاراست دیهیم شاهنشهی

ز ساری و آمل بر آمد خروش

چو دریای سبز اندر آمد به جوش (سایت گنجور، پادشاهی منوچهر، بخش ۱۴)

زمانی که خسرو انوشیروان به گرگان سفر می کند و از آن جایگاه به سوی ساری و آمل می رود و می گوید:

ز گرگان به ساری و آمل شدند

به هنگام آواز بلبل شدند

...

ازیرا فریدون یزدانپرست

بدین جای بر ساخت جای نشست (سایت گنجور، پادشاهی خسرو نوشین روان، بخش ۱)

در دوره پادشاهی نوذر تورانیان برای تصرف پایتخت ایرانیان به شهرهای ساری، تمیشه، گرگان و دهستان (ولایتی که امروزه با همین نام در کشور ترکمنستان قرار دارد) هجوم می آورند.

هر چند شاهنامه در قله ادبیات حماسی و اساطیری ایران قرار دارد اما جا دارد که به حدود و ثغور مرزهای تاریخی ایران زمین در سایر منظومه های تاریخی - حماسی و دیوان های ادبی نیز نظری بیفکنیم . منظومه "کوش نامه" نوشته ایرانشاه بن ابی الخیر (قرن ششم ه ق) که متأسفانه نامش در ذیل سایه شاهنامه فردوسی گم شده و بسیار کم بدان پرداخته شده است توصیف بسیار دقیق تر و روشن تری از قلمرو سرزمین ایرانیان ارائه میدهد .

ایرانشاه بن ابی الخیر یا رازی در منظومه پر فراز و نشیب و شورانگیز کوش نامه که به زندگی شخصیتی به نام کوش پیل دندان می پردازد جغرافیای ایران و تقسیم سرزمین آریایی ها توسط فریدون بین سه فرزندش را این گونه روایت میکند :

چو بگذشت صد سال و هشتاد و یک
دگر بار سورش نمود از فلک

فریدون فرخ سه فرزند داشت
که از مهر هر سه به دل بند داشت

بریشان زمین را به سه بخش کرد
ز شاهی رخ هر یکی رخس کرد

به سلم دلیر آمد از بخش روم
همه کشور خاور و مرز و بوم

دگر ماورالنهر و ترکان و چین
به تور دلیر اوفتاد آن زمین

وز آن بخش ایران به ایرج رسید
کجا تخت ایران مر او را سزید

ز جیحون برو تا به دریای پارس
همان کوفه از مرز ایران شناس

دگر آذرآبادگان هرچه هست
از ایران شمارد هشیوار و مست

می بینیم که در روایت کوش نامه مرز سرزمین ایران در دوران پادشاهی فریدون را از جیحون و مرو تا فرات و از دریای پارس تا آذرآبادگان بر می شمرد .

جا دارد که در اینجا یادی کنیم از دیگر منظومه های اسطوره ای ، حماسی و تاریخی زبان و ادب پارسی که بی آن که از ارزش شاهنامه فردوسی بکاهند می توانند ناگفته ها و ابهامات دیگری را برملا کرده و تصویر کامل تری از تاریخ جهان تاریخی - اساطیری ایران پیش روی چشم دل ما مجسم کنند . آثار منظوم

حماسی همچون شاهنامه پیروزان ، کوش نامه ، زرین قبانامه ، فیروزشاه نامه ، آذربرزین نامه ، سام نامه ، برزو نامه ، شهریار نامه ، فرامرزن نامه ، نریمان نامه ، داراب نامه ، اسکندر نامه ، قهرمان نامه ، بیژن نامه ، جهانگیرنامه ، بهمن نامه ، بانوگشنسپ نامه ، شبرنگ نامه ، زارتشت نامه ، تهمتن نامه و ... که هر یک خود داستانی مفصل و پر آب و رنگ داشته و حکایت از اهمیت نام ایران و ارزش تاریخ و فرهنگ آن دارند .

گذشته از شاهنامه و منظومه های حماسی نام برده زنده بودن نام ایران را می توان در شعر سایر شاعران پارسی گو مشاهده کرد . پر واضح است که نام ایران در اشعار و دیوان شاعران قرون چهارم تا هشتم فراوان به کار رفته است اما در اینجا سعی نگارنده بر این بوده است که اشعاری را برگزیند که گویای حدود و ثغور مرزهای جغرافیایی ایران بزرگ باشند .

فخر الدین اسعد گرگانی شاعر عصر سلجوقیان در منظومه ویس و رامین:
ز هر شهری سپه داری و شاهی
ز هر مرزی پری رویی و ماهی

گزیده هر چه در ایران بزرگان
از آذربایگان و ری و گرگان
چو بهرام و رهام اردبیلی
گشسب دیلمی شاهپور گیلی

قطران تبریزی شاعر ایرانی سده پنجم هجری که با ناصر خسرو ملاقاتی داشته است می گوید :

این جهان بودست دائم ملکت ساسانیان
باز سالارش خدا در ملکت ساسان کند
نیست کست در گوهر ساسانیان چون لشکری
تا پس آن چون نیاکان شاهی ایران کند
همچو افریدون بگیرد ملک عالم سر بسر
و آنگهی تدبیر ملک خیل فرزندان کند
روم و گرجستان به فرمان منوچهر آورد
هند و ترکستان بزیر حکم نوشروان کند
او بتخت ملک ایران بر نشیند در سطر
کهنترین فرزندان خود را مهتر آران کند
تا همی فرمان داور خاک را ساکن کند
تا همی تقدیر یزدان چرخ را گردان کند
ملک او را از زوال ایمن همی گردون کند
جان او را از فنا ایمن همی یزدان کند

شاد بنشیند بکام دل بر ایوان شهی
وز فروغ روی خویش آراسته فرمان کند

و همچنین

گر چه داد ایران را بلای ترک ویرانی
شود از عدلش آبادان چو یزدانش کند یار

ویا منوچهری دامغانی شاعر هم عصر او که می گوید :
خواست از ری خسرو ایران مرا بر پشت پیل
خود ز تو هرگز نیندیشد در چندین سنین

حکیم میسری پزشک قرن چهارم در دانشنامه خود می نویسد :

جو بر پیوستنش بر دل نهادم
فراوان رای ها بر دل گشادم

که چون گویمش من تا دیر نماند
وُ هر کس دانش او را بداند

بگویم تازی ار نه پارسی نغز
ز هر در من بگویم مایه و مغز

وُ پس گفتم زمین ماست ایران
که بیش از مردمانش پارسیدان

وُ گر تازی کنم نیکو نباشد
که هر کس را از او نیرو نباشد

دری گویمش تا هرکس بداند
وُ هرکس برزبانش بر براند

سعد الدین هروی شاعر قرن هشتم چنین می سراید :

نسخه‌ی فردوس اعلی اصفهان است، اصفهان

نیست شهری مثل آن از قیروان تا قیروان

مُلکِ ایران را که از اطرافِ عالم خوش‌تر است

هم‌چو شخصی دان که باشد از هنر او را روان

اصفهان او را سر و کرمان و شیرازش دو پای

ری یکی دست است و دیگر دستش آذربایگان

و در این میان نظامی گنجوی بیش از همه به نام ایران فخر می فروشد که
همه عالم تن است و ایران دل
نیست گوینده ز این قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود، یقین باشد.

عارف اردبیلی شاعر قرن هشتم در منظومه‌ی خود به نام فرهادنامه از ویران شدن ایران و از دست رفتن شکوه باستانی آن با اندوه یاد کرده است:

اگر چه پیش از این از حکم یزدان
به دستِ ظلم، ویران گشت ایران
ز ایران دولت و اقبال برگشت
به پای پیل نکبت‌پی سپر گشت
بشد بادِ درفش کاویانی
سعادت ماند بی‌تاج کیانی
برفت از مملکت رسم امارت
برآوردند یکسر دستِ غارت
درازی یافت هر جا دستِ بیداد
خرابی یافت یکسر مُلکِ آباد
بهشتِ آبادِ ایران آن‌چنان شد
که دوزخ با عذاب آن‌چنان شد

اشاره عارف اردبیلی به "درفش کاویانی" و "تاج کیانی" نشان می‌دهد که در عصری که شاعر بلند آوازه ای همچون حافظ شیرازی در آن می زیسته مردی از شهر اردبیل آذربایجان ایران را مترادف با ملک کیان (سرزمینی که بنا به روایت شاهنامه پادشاهان کیانی بر آن حکومت می کرده اند) یعنی همان حدود و ثغور دوره ساسانی می شناخته است و نه کمتر. چرا که پیش از این نیز توضیح داده شد که حدود سرزمینی ایران بر اساس شاهنامه از دوران سلطنت کیخسرو با مرزهای سیاسی ساسانیان شباهت و نزدیکی پیدا میکند.

این همه ایران گرایی در شعر شاعران سده های پنجم تا هشتم کار را به جایی کشاند که سلاطین سلجوقی ارزنه الروم (ترکیه امروزی)

برگرفته از :

ایران و ایران گرایی در گذر تاریخ جلال خالقی مطلق

وطن، زبان فارسی و تداوم مفهوم تاریخی و سیاسی ایران در دوران اسلامی ماشاالله آجودانی
نام ایران در اسناد هخامنشی رضا مرادی غیاث آبادی
نام ایران و پیشینه فارسی دری فریدون مجلسی
ایران، ایرانشهر و ایران زمین در شعر فردوسی، پیروز مجتهد زاده، ابوالفضل کاوندی کاتب
نزهه القلوب حمد الله مستوفی
بازیابی مفهوم ایران زمین در آثار و آرا حمداله مستوفی قزوینی هاشم آقاچری ، احمد فضلی نژاد
جایگاه رشیدالدین فضل الله در کارآمدی اندیشه ایرانشهری
ایران زمین در عصر ایلخانان و ممالیک احد فضلی نژاد
بازتاب اندیشه رشید الدین فضل الله همدانی در ساختار زبانی مکاتبات وی محسن رودمعجنی ، عبدالله
رادمهر ، مهناز محمد زاده
بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ فریدون الیهیاری
بازنمایی مفهوم ایران در عصر ایلخانان بر اساس منظومه های تاریخی مهشید گوهری کاخکی ، محمد
جعفر یاحقی
جایگاه رشید الدین فضل الله در کارآمدی اندیشه های ایرانشهری محمد عارف نیا ، سید ابولفضل رضوی
، ناصر جدیدی
تاملی در جغرافیای شاهنامه مهدی سیدی
همایون نامه زجاجی و شهنامه سجاد آیدنلو
کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل صفوی عبدالحسین نوایی
جستارهایی از نسخ خطی استانبول/ حسین متقی
حبیب السیر
وبلاگ اسپهبد ساروی - پشتیبان ایرانیان جهان
ضیا فتح راضی از سایت مهر میهن
سایت مهر میهن نامه نوه چنگیز به پاپ